

رویکرد پدیدارشناسی در تجزیه و تحلیل پدیده‌های سیاسی

دکتر علی دارابی*

چکیده

تمرکز اصلی تحلیل پدیدار شناختی بررسی تجربه آگاهانه است و هدف آن توصیف تجربیات زندگی اجتماعی به همان صورتی است که در زندگی واقع شده‌اند. نوشتار حاضر در پاسخ به چپستی، نقش، جایگاه و کارکرد پدیدارشناسی در تجزیه و تحلیل پدیده‌های سیاسی بر آن است تا پدیدارشناسی را به منزله روش پژوهش کیفی مورد بررسی قرار دهد و فرایندها و عناصر اساسی آن را باز نماید.

کلیدواژه‌ها

پدیدارشناسی، اثبات گرایی، رفتارگرایی، علوم تجربی، تجزیه و تحلیل سیاسی

* عضو هیات علمی دانشکده صدا و سیما، جمهوری اسلامی ایران

مقدمه

پس از گذشت دو دهه از جنگ جهانی دوم، دانشمندان پدیدارشناس بخصوص پدیده‌شناسان آمریکایی که در قلمرو بررسی‌های سیاسی مطالعه می‌کردند، نوک پیکان انتقاد خود را به سمت اساس علمی رفتارگرایی نشانه رفتند. آنها معتقد بودند که از طریق مشاهدات رفتاری نمی‌توان شناخت مناسبی از سیاست داشت مگر آنکه مشاهدات در ارتباط با اندیشه انسان قابل درک شوند. از این دیدگاه ذهن انسان تنها یک تصویربردار منفعل از واقعیت نیست، بلکه خود عامل شکل‌دهنده آن می‌باشد.

از ویژگی‌های چشمگیر حرکت علمی فوق مخالفت آن با «نظریه اثباتی» یا «پوزیتیویسم»[□] بود. این نکته جالب است که وقتی یک دانشمند نوگرا بر علیه «اثبات‌گرایی» قد علم می‌کند، در واقع او شالوده و اساس دانش علمی را زیر سوال می‌برد. کار او شبیه چالشی است که گالیله در مقابل دانش متعارف زمان خود انجام داد (کازمی، ۱۳۷۴ الف : ۲۹۵). اگر تکیه به «پوزیتیویسم» باعث شکوفایی علم در دنیای معاصر شد و انقلاب علمی و صنعتی اروپا را هدایت کرد، پس چگونه می‌توان دوباره پدیده‌ها را از زیر پوشش قوانین طبیعت بیرون آورد و به طریق دیگری غیر از مشاهده تجربی، مفهوم آن‌ها را دریافت؟ پوزیتیویسم پدیده‌ها را به صورت واقعیت‌های عینی می‌پذیرد و آن‌ها را بر اساس مشابَهت‌های ظاهری در سطح پایین‌ترین واحد مشترک قابل تحلیل کاهش داده و اندازه‌گیری می‌کند. فرض اصلی آن بر این باور استوار است که ذهن انسان مانند یک مخزن خالی است که می‌تواند ارزش‌ها را از واقعیت‌ها تشخیص بدهد. موج جدید مجموعه این فراگرد را مورد چالش قرار داد.

در همین دوران محافل علمی و دانشگاه‌های ایالات متحده آمریکا اعتراضات علنی خود را علیه جنگ ویتنام و در مخالفت با سیاست‌های حکومتی راه انداخته بودند. آن‌ها می‌خواستند شکل و محتوای سیاست‌های عمومی و اداره امور حکومتی را با دگرگونی‌های روز سازگار کنند. البته این موج جدید به شکل یک نهضت سازمان یافته نبود، و تنها یک نوع گرایش و رغبت پراکنده و نامحسوس اندیشمندان به سمت راهی نو، انسانی، فارغ از عقلانیت مجرد و بیرون از سلطه تکنولوژی و ماشین را نشان داد. این گروه ها از خودبیگانگی، سیاست‌گریزی و «ماشینیسم» فزاینده را دست آورد تمدن صنعتی جدید تلقی می‌کردند و مایل بودند با تلفیق

1- Positivism

اندیشه‌های نو با پدیده‌ها و نظریه‌های دیرپای کهن، نظمی نو در قلمرو سیاست، مدیریت و حکومت ایجاد نمایند.

تمرکز اصلی تحلیل پدیدارشناختی^۱ بررسی تجربه آگاهانه است و هدف آن توصیف تجربیات زندگی به همان صورتی است که در زندگی واقع شده‌اند. پدیدارشناسی، فرد را بخشی از محیط می‌داند که اگرچه خود و جهان را تشکیل می‌دهد؛ در جهان زندگی می‌کند؛ جهانی از روابط، اعمال معنی‌دار، و زبان. نوشتار حاضر در پاسخ به چیستی، نقش، جایگاه و کارکرد پدیدارشناسی در تجزیه و تحلیل پدیده‌های سیاسی بر آن است تا پدیدارشناسی را به منزله روش پژوهش کیفی مورد بررسی قرار دهد و فرایندها و عناصر اساسی آن را باز نماید.

گفتار اول: مفهوم «پدیده» و چیستی «پدیدارشناسی»

اساساً «پدیده» یک اصطلاح فلسفی است که در قلمروهای مختلف برداشت‌های متفاوتی از آن می‌شود. از دید پدیدارشناسان، پدیده چیزی است که در تجربه‌های بی‌واسطه ظاهر می‌شود. البته منظور آن‌ها از تجربه بی‌واسطه مشاهدات حسی نیست (کاظمی، ۱۳۷۴ الف: ۲۹۷). به عقیده پدیدارشناسان، پدیده جدا از موجودات جهان و منفک از عینیت‌های فیزیکی و بیرون از افکار و احساسات موجود دارد. به عبارت دیگر، پدیده هر چیزی است که ما به صورتی خاص مشاهده می‌کنیم و در واقع به چیزی دلالت دارد که در وجدان یا ذهن فرد به طور مشخص نمود پیدا می‌کند.

در زبان فارسی امروز لفظ «پدیده» به جای کلمه «پدیدار»^۲ استعمال می‌شود.

پدیدارشناسی؛ علم به پدیدارها تعریف می‌شود، اما «پدیدار» چیست؟ هر چیزی در این عالم از اشیا گرفته تا افکار و احساسات و در کل هر آنچه که به وسیله شعور یا ادراک بی‌واسطه درک و دریافت شود، پدیدار نامیده می‌شود. این تعریفی بسیار کلی با دیدی بسیار وسیع است که البته هر یک از فلاسفه پدیدارشناس بر اساس تعریفی که خود از پدیدار دارند، دانش فلسفی پدیدارشناسی را مورد بررسی قرار می‌دهند.

پدیدارشناسی بر اساس تعریف هگل علمی است مبتنی بر آگاهی روح به طریقی که بر ما ظاهر می‌شود و آنچه‌ان که فی نفسه وجود دارد (تنهایی، ۱۳۸۵: ۲۶۷).

1- Phenomenology

2- Phenomenon

در قرن نوزدهم معنای پدیدار از آنچه هگل تعریف کرده بود، بسط بیشتری یافت و در مجموع به هر چیزی که «حقیقت خارجی و واقعیت بیرونی» داشت، «پدیدار» گفته می‌شد و بر اساس این تعریف از پدیدار، پدیدارشناس علم غیر تجربی مطالعه توصیفی هر حقیقت معلوم و معین تعریف می‌شود که پدیدارشناس با تحقیق بدون پیش فرض و بدون توجه به اینکه پدیدارها برایش مفهوم و معلوم هستند، به دقت پدیدارها را توصیف و تشریح می‌کند. فرانتس برنتانو^۱، فیلسوف فرانسوی، به وجود دو نوع پدیدار معتقد است: پدیدارهای ذهنی و پدیدارهای طبیعی (ورنو، ۱۳۷۲: ۳۲).

یوهان هاینریش لامبرت^۲، فیلسوف آلمانی، پدیدارشناسی را «نظریه توهم» می‌نامد و مطالعه و بررسی در زمینه های خیال، رؤیا، توهم و ادراک واقعیت ها را در این مبحث می‌گنجاند (Lambert, 2004: 4-9).

سی. اس. پیرس^۳، فیلسوف آمریکایی، پدیدارشناسی را شامل همه موضوعات و مقولاتی می‌داند که بتوان آن‌ها را در معنای «وجود» و «هستی» گنجانند. در واقع، او پدیدارشناسی را نوعی «هستی‌شناسی» می‌داند (ورنو، ۱۳۷۲: ۳۴).

هوسرل در کتاب «روشی مبتنی بر پدیدارشناسی» بیان می‌کند که با بیدار شدن وجدان نفس، تفکر پدیدارشناسی شکل می‌گیرد و هدف پدیدارشناسی تحقیق، تعمق و شهود و دریافت افعالی است که ما از طریق آن پدیدارها را درک می‌کنیم. ما توسط «درک شهودی» یا به عبارتی دیگر حس دیداری خود پدیدارها را بطور بی‌واسطه درک می‌کنیم و این ارتباط معنا را به ذهن می‌آورد و بطور کلی هرچه را که از طریق درک شهودی دریافت می‌کنیم، نشانه ای است برای دریافت معنا و ماهیت آن در عالم ذوات^۴. او می‌گوید: توسط «شهود حسی» می‌توان امور واقع و از طریق «شهود مثالی» ذوات را درک و دریافت کرد. هوسرل پدیدار را عین ذات می‌داند، در حالی که از نظر هگل، ذات (نومن) به تدریج در پدیدار (فنومن) متجلی می‌شود (کاظمی، ۱۳۷۴ ب: ۸۰-۱۷۵).

1- Franz Clemens Brentano

2- J.H. Lambert

3- C.S. Peirce

4- Essences

مارتین هایدگر^۱ با توجه به فلاسفه یونان، هر آنچه را که «هست» و «موجودیت» دارد را پدیدار می‌نامد. هایدگر در کتاب «وجود و زمان» جنبه‌ای از پدیدارشناسی را بررسی و مطرح کرد که «پدیدارشناسی هرمنوتیک» یا «پدیدارشناسی مبتنی بر تفسیر متن» نام دارد. چون او پدیدارشناسی را روشی تفسیری یا هرمنوتیکی می‌داند، برخلاف هوسرل که پدیدارشناسی را علم توصیفی در نظر می‌گیرد. بطور کلی، هایدگر یک فیلسوف مفسر است که با تکیه بر تفسیر «دازاین»^۲، پدیدارشناسی را در تفکر فلسفی خود تعریف می‌کند. از دیدگاه هایدگر «وجود» پدیدار یا شی نیست، بلکه «وجود» همه چیز و همه کس را در بر می‌گیرد و شی خود وابسته به «وجود» است تا شی شود. به همین دلیل در فلسفه هایدگر «هستی شناسی» و «پدیدارشناسی» دو علم وابسته به هم هستند و هایدگر مانند سارتر پدیدارشناسی و «فلسفه اگزیستانس» را به هم می‌آمیزد (جمادی، ۱۳۸۵: ۲۲-۱۷).

اما پدیده‌شناسی یا پدیدارشناسی تنها به ذکر این که انسان‌ها به طور ناخودآگاه در تجربه‌ی زیسته خویش توافق بین الادهانی از ماهیات پدیده‌های اجتماعی را بدست می‌آورند بسنده نمی‌کند بلکه می‌کوشد دریابد چگونه می‌توان در برخورد پدیدارشناسانه با واقعیت خارجی بطور آگاهانه به درک این ماهیات دست یافت.

درک ماهیت اشیاء به دو گونه ممکن است:

۱- تنوع آیدتیک^۳؛

۲- اپوخه^۴ (عزیزی، ۱۳۸۷: ۲)

تنوع آیدتیک تامل در باب افق انتظارات ماست چرا که در آن آگاهی به عنوان موضوعی خارج از ذهن مطالعه می‌شود. بطور مثال تنوع آیدتیک این است که اضلاع، درجه‌ها و دیگر خصوصیات مثلث را آنقدر تغییر می‌دهیم تا به مرحله‌ای برسیم که از مرز مفهوم اولیه (مثلث) بگذریم در این جا می‌توانیم خصوصیات ذاتی یا وجه تمایز مثلث را از دیگر اشکال هندسی تشخیص دهیم و همین وجه تمایز ماهیت این شکل هندسی را نشان می‌دهد. اما در اپوخه بر «مواجهه حضوری با واقعیت» و امکان دریافت دانش به شکل مستقیم و بی‌واسطه بدون توجه به پیش‌فرض‌های ذهنی تاکید می‌شود. از این جهت پدیدارشناسی

1- Martin Heidegger

2- Dasein

3- Eidetic Variation

4- Epoch

رویکرد پدیدارشناسی در تجزیه و تحلیل پدیده‌های سیاسی

می‌بایست توصیفی باشد و پدیده‌ها را از طریق آگاهی مستقیم و شهودی توصیف کند (بل، ۱۳۷۶: ۹۵).

بدین جهت پدیدارشناسی چهارچوب نظری ارائه نمی‌دهد بلکه بیشتر به معاینه و توصیف پدیدارها بدون پیش‌داوری‌های قبلی توجه دارد و معتقد است برای آن که بتوانیم به ماهیت اشیاء راه یابیم باید هر گونه پیش‌فرض و آگاهی پیشینی که درباره آن پدیده داریم در پرانتز قرار دهیم تا بتوانیم آن شی را بگونه خالص تجربه کنیم (ارشاد، ۱۳۸۰: ۱۳).

پس در جمع‌بندی می‌توان گفت در پدیده‌شناسی: ۱- پدیدارها ماهیت هستند. ۲- پدیدارها شهودیند. به عبارتی دیگر پدیدارشناسی نهضتی فلسفی است که به تحقیقی توصیفی برای تبیین پدیدارها می‌پردازد. برخی از پدیدارشناسان افراطی، پدیدارشناسی را بهترین طریق برای پرداختن به مضامین فلسفی و تنها راه برای آزمون صدق و کذب احکام فلسفی می‌دانند. در کل پدیدارشناسی علمی است توصیفی و غیر تجربی، یعنی قوانین آن بر اساس مشاهدات حسی صدق و کذب‌پذیر نیستند (Yung, 1973: XII).

گفتار دوم: تاریخچه روش و فلسفه پدیدارشناسی

برای نخستین بار در سال ۱۸۰۷ اصطلاح «پدیدارشناسی» را هگل در کتاب «پدیدارشناسی روح» به کار برد. بنیانگذار مکتب پدیدارشناسی، فرانتس برنتانو^۱ (۱۸۳۸-۱۹۱۷) فیلسوف فرانسوی است. شاگرد او یعنی ادموند هوسرل^۲ (۱۸۵۹-۱۹۳۸) تاثیرگذارتر از خود اوست با نام پدیدارشناسی، بیشتر نام هوسرل تداعی می‌کند. هوسرل یکی از بنیانگذاران و بلکه موثرترین فرد در شکل‌گیری و رشد پدیدارشناسی است. اوتحت این عنوان روشی بسیار اساسی را در پژوهش‌های فلسفی به میراث گذاشت و این روش از سوی فلاسفه مختلف به کار گرفته شد. مثلا مارتین هایدگر فلسفه وجودی خود را بر پایه پدیدارشناسی هوسرل تدوین کرد. ژان پل سارتر^۳ معنای آزادی و مسئولیت را بر اساس روش هوسرلی تاویل کرد. مرلو پونتی^۴ هم بحث ادراک را در قالب پدیدارشناسی دنبال کرد. این اواخر پل ریکور^۵ و گادامر^۶

-
- 1- Brentano Franz Clemens
 - 2- Edmund Husserl
 - 3- Jean Paul Sartre
 - 4- Merleau-Ponty
 - 5- Paul Ricœur
 - 6- Hans G., Gadamer

(هرمنوتیک)^۱ را در چارچوب روش هوسرل توجیه کردند و بالاخره دریدا^۲، آثار متعددی را به بحث اندیشه‌های هوسرل تخصیص دادند (ورنو، ۱۳۷۲: ۷۰-۶۵).

پدیدارشناسی شاخه‌های مختلفی دارد که هر کدام در پی کشف و تبیین مفاهیم و موضوعات خاصی می‌باشند. (کاظمی، ۱۳۷۴؛ الف: ۲۹۹).

۱- پدیدارشناسی متعالی، که در جستجوی پیدا کردن ماهیت علوم اجتماعی و فرهنگی است تا واقعیت مربوط به آن ماهیت را تدوین کرده و کارایی روش‌های تجربی را مورد سؤال قرار دهد. هوسرل متعلق به این نحله پدیدارشناسی است.

۲- پدیدارشناسی وجودی، نظریه تقدم وجود را پذیرفته، و در بستر فکر خود جنبش اگزیستانسیالیسم یا وجودگرایی را ایجاد کرد. سارتر، مرلوپونتی و هایدگر متعلق به این بخش از پدیدارشناسی می‌باشند.

۳- پدیدارشناسی تأویلی که هدف آن دقیقاً برانگیختن تأمل و بازاندیشی است. گادامر به این نحله فکری وابسته است. در این بینش پدیدارشناسی، زبان نقش عمده‌ای را ایفا می‌کند و انسان از آن طریق اظهار وجود می‌نماید. پل ریکور فیلسوف معاصر فرانسوی هم متعلق به پدیدارشناسی تأویلی است (کاظمی، ۱۳۷۴؛ الف: ۲۹۹).

در اینجا و قبل از آنکه به تفصیل رویکرد پدیدارشناسی را با توجه به آرا و اندیشه‌های ادموند هوسرل برجسته‌ترین نظریه‌پرداز این رویکرد توضیح دهیم، تلاش داریم تا به اختصار و تا آنجا که به آموزه‌های اساسی پدیده‌شناسی مربوط می‌شود مهمترین نوشته‌های قابل ملاحظه در این حوزه را که متعلق به نظریه‌پردازانی چون فرانتس برنتانو، نیکلای هارتمان و مرلوپونتی می‌باشند توضیح دهیم (سهاکیان، ۱۳۸۲).

الف) فرانتس برنتانو

فرانتس برنتانو کشیشی کاتولیک و استاد دانشگاه ورتسبورگ^۳ بود و به سبب رساله‌ای که در مخالفت با عصمت پاپ^۴، در ۱۸۶۹ نوشت- که در شورای یکم واتیکان به تصویب رسیده بود

1- Hermeneutic
2- Derida
3- Wurzburg
4- Papal Infallibility

بود - روابطش با کلیسا تیره و تار شد و از مقام استادی (مقامی که به عنوان کشیش بر آن منصوب شده بود) استعفا داد و کلیسا را ترک کرد (Rev, 1966: 117).

برنتانو از جهات زیادی بر هوسرل اثر گذاشت و به خاطر وی بود که هوسرل فلسفه را به عنوان کار اصلی‌اش در زندگی انتخاب کرد و حتی باید گفت که تعلیمات و آموزش‌های برنتانو بود که ذهن هوسرل را برای فلسفه پدیدار شناختی بارور ساخت. برنتانو، با انتشار کتاب «روانشناسی بنابر نظرگاهی تجربی» (۱۸۷۴) و تأثیری که او بر شاگردش هوسرل بر جای گذاشت، مرحله‌ای [تازه] را برای این جنبش جدید پدید آورد. از آن جایی که عقاید فلسفی برنتانو شالوده این فلسفه جدید است وی پیشتاز نهضت پدیدار شناختی هم شناخته می‌شود. هوسرل خود نیز همواره می‌گفت که برنتانو «تنها معلم فلسفه او» بود و خود را مرهون او می‌دانست (Schmitt, 1967:97).

تأکید او بر ادراک باطنی به عنوان منشأیی شهودی، معرفت نفسی مطمئن، مقدم بر مفهوم هوسرل از پدیده شناسی به عنوان مطالعه شهودی ذوات از طریق تحلیل توصیفی تجربه باطنی بود. هدف اصلی برنتانو تعیین و مشخص کردن محتوای آگاهی از یک عین خارجی بدون تلاش برای توصیف آن عین خارجی فی نفسه بود.

برنتانوی تجربه‌گرای بر آن باور بود که همه استنتاج های فلسفی باید برگرفته از تجربه انسان باشد اما با این وجود وی درون نگری و خودکاوی را به عنوان راهنمای غیرقابل اعتماد نسبت به واقعیت، طرد نمود و در عوض از تحلیل بی واسطه تجربه خودآگاه که آن را ادراک باطنی یا شهود مفهوم می‌نامید، حمایت و پیروی نمود.

او اظهار می‌کند که هیچ آگاهی از حس شنوایی بدون چیزی که انسان می‌شنود، هیچ آگاهی‌ای از ایمان بدون چیزی که بدان ایمان یافته می‌شود، هیچ عمل امیدوارانه‌ای بدون آنچه که شخص بدان امید می‌دارد، هیچ مبارزه‌ای بدون چیزی که شخص به موجب آن مبارزه می‌کند، (هیچ شادمانی به‌عنوان یک امر ذهنی) بدون چیزی که در نسبت با آن انسان می‌تواند شادمانی یابد، نمی‌تواند وجود داشته باشد. پدیده یا فعل روانی عبارت از عین خارجی ثانوی است؛ این پدیده به آن چیزی که همانا عین نخستین است، باز می‌گردد چنانکه گویی آن امر خارجی برای آگاهی است تا آن را آشکار کند (Brentano, 1969:7-17).

ب) نیکلای هارتمان

نیکلای هارتمان فیلسوف نوکانتی تا سال ۱۹۲۱ یک نظام پدیده شناسی ارزشی را که آشکارا نیروی رانشی به جنبش پدیده‌شناختی بخشیده بود، ضابطه‌بندی نمود. نظرگاه‌های او در اثر سه جلدی‌اش «علم اخلاق» (۱۹۲۶)، منعکس کننده تأثیر او از افلاطون، ارسطو، آکویناس، کانت (و کوه ن نوکانتی) و با آمیختگی از سه نظام اخلاقی یعنی: شهودگرایی اخلاقی کانت، اخلاق ارسطو و نظام پدیده‌شناختی ارزشی، شرح داده شده بود (هارتمان، ۱۳۸۷: ۱۵-۵). هارتمان در تبیین روش پدیده‌شناسی، بر مطلق‌گرایی ذات ارزش‌ها، و این نظریه که ذوات ارزش، امر غیرعقلانی است که برای ما نه از طریق تعقل بلکه به صورت شهودی شناخته می‌شود، تأکید داشت. وی بر آن باور بود که آزادی اخلاقی برای مطلق بود ن توسط خدا تعیین نمی‌شود بلکه آن صرفاً به قانون اخلاقی مرتبط می‌گردد. هارتمان به پیروی از این نظریه که ارزش‌ها واقعیات ابژکتیو وجود هستند، به مانند آراء افلاطون، در قلمرویی از ذوات ازلی و سرمدی، دانش انسان را از ارزش‌ها به فهم عاطفی، پیشین و شهودی اسناد داد. از نظر او انسان در تماس مستقیم با حوزه ارزش به وسیله فرمان قلب پاسکالی‌اش قرار می‌گیرد، یعنی حوزه‌ای که از طریق آن توانایی عقلانی‌اش نادیده انگاشته می‌شود. از این رو فقط انسان‌ها دارای نگرش و بینش اخلاقی هستند.

همچنین به باور هارتمان قلمرو و اخلاق متشکل از نظامی انسجام یافته از ارزش‌ها است گو اینکه این نظام برای ما به دلیل محدود بودن دانش مان گسسته و ناقص به نظر می‌رسد. هارتمان چهار نوع از ارزش‌های اخلاقی را مورد شناسایی قرار داد:

- ۱- خیر، یک ارزش غیرقابل تعریف و به طور خاص غیرعقلانی را باز می‌نماید.
- ۲- شرافتمندی، یک حقیقت جوانمردانه است، نقطه مقابل آنچه حد معمول و متعارف است.
- ۳- پرمایگی تجربه، جست‌وجو برای یک زندگی کامل را انعکاس می‌دهد.
- ۴- خلوص و پاکی نشانه صداقت و بی‌ریایی قلب است (هارتمان، ۱۳۸۷: ۵۲-۴۵).

ج) موریس مرلوپونتی

موریس مرلوپونتی نظام فلسفه خود را به طور گسترده‌ای مطابق پدیده‌شناختی هوسرلی، البته با تأکیدها و تفاسیر اگزیستانسیالیستی طرح‌بندی نمود. موریس مرلوپونتی ریز نظام فلسفه‌ی خود را به -طور گسترده‌ای مطابق پدیده‌شناختی هوسرلی، البته با تأکیدها و تفاسیر

اگزستانسیالیستی طرح نموده است. مرکز نظام پوزیتیویسم پدیده - شناختی او نظریه ی «پیشینگی (اولویت) ادراک» است که در بهترین کتاب شناخته شده ی او یعنی «پدیده شناسی ادراک» شرح داده شده است. مطابق نظر مرلوپونتی پدیده شناسی آشکارکننده ی جهان است، از نظر او واقعیت، نخستین عبارت از جهان زندگی درک شده است. همچنین مطابق نظر وی انسان به طور مستقیم به هستی و حقیقت از طریق آگاهی ادراکی دست می یابد. به نظر وی از طریق پدیده شناسی ادراک، نائل شدن به درجات دیگر تجربه همچون پدیده شناسی حقیقت بین الادهانی و همچنین پدیده شناسی اخلاقی، دینی و تجربه ی زیباشناسی نیز امکان پذیر می گردد (Merleau Ponty, 1998: 12-31).

گفتار سوم: ادموند هوسرل و رویکرد تحلیلی پدیدار شناسی

ادموند هوسرل، نظریه پرداز فلسفه پدیدارشناسی یا پدیده‌شناسی در آغاز قرن ۲۰، مانند برتراند راسل، ریاضی دانی بود که فیلسوف گردید. باید یادآوری نمود که تاکنون متفکرین بورژوازی غرب، هر ۳۰-۴۰ سالی یکبار ادعا کرده اند که توانستند فلسفه را «علمی» نمایند. هوسرل با اشاره به اینکه فلسفه غرب بعد از ۲۵۰۰ سال هنوز نتوانسته به علم تبدیل شود، اعلان نمود که او سرانجام آن را با پایه علوم ریاضی، تجربی و علم منطق، سیستماتیک نموده، گرچه او بارها عقاید و نظرات فلسفی و منطقی خود را تغییر داد و سرانجام سر از فلسفه زندگی و اگزستانسیالیستی در رابطه با انسان، درآورد. مورخین فلسفه با اشاره به اینکه هوسرل یک فیلسوف بی وطن آلمانی زبان یهودی تبار بود، نوشتند که فلسفه پدیده شناسی او انعکاس زندگی شخصی اش می باشد. نازی‌ها بعد از پیروزی، او را که استاد دانشگاه بود، در سال ۱۹۳۳ به مرخصی اجباری فرستادند و زمانی که او حتی ۸۰ ساله شده بود، از ورودش به دانشگاه، یعنی محل کار سابقش جلوگیری نمودند و شاگرد او یعنی هایدگر را رئیس دانشکده فلسفه در جنوب آلمان نمودند. یکی از دلایل مشکل بودن نظرات هوسرل، این است که او اغلب از واژه ها و مفاهیمی استفاده می کند که نامشخص و چند معنی و چندپهلوهستند و هر خواننده‌ای می تواند آن‌ها را به سلیقه خود تفسیر و معنی و ترجمه نماید. گرچه لغت پدیده یا فنومن^۱ در زبان یونانی به معنی ظاهر شیئی است، ولی فلسفه فنومنولوژی^۲ او را ماهیت شناسی اشیاء و

1- Phenomenon

2- Phenomenology

مقوله‌ها تفسیر و معنی نموده اند. هوسرل در پایان عمر آرزو می کرد که کاش بجای اشغال به فلسفه بورژوازی، گل‌های باغچه همسایه را آب می داد! اومی خواست فلسفه را به یک علم واقعی و اصیل تبدیل کند، چون در نظر او فلسفه از آغاز تاکنون همیشه ادعای علمی بودن کرده ولی هیچگاه علمی نشده بود. در پایان عمر به علت آمدن فاشیسم در اروپا، هوسرل سراغ زندگی انسان و مسایل اگزیتنیسیالیستی و شناخت انسان رفت؛ یعنی اینکه او در پروژه علمی نمودن فلسفه بر مبنای ریاضی و علوم تجربی، سرانجام شکست خورد. لب توجه به معنی یونانی واژه فنومن، فلسفه هوسرل می خواست با کمک ظاهرشناسی به ماهیت شناخت ظاهر و پدیده ها برسد. او می خواست با کمک پدیده شناسی، فلسفه را به علمی اصیل، جدی، سختگیر، واقعی، مطلق، و منطقی، تبدیل کند. فلسفه، طبق هدف آغازین اش، مهمترین و جدی ترین مثال علوم با ادعای شناخت مطلق است. با وجود این همه اغتشاشات فکری، فلسفه پدیده شناسی هوسرل توانست دوباره به دانشگاه‌ها راه یابد و فلسفه مورد توجه صاحب نظران غیراجتماعی و غیرسیاسی شود. جنبه دیگر فلسفه هوسرل در این بود که خواست با کمک وسایل و راه های کفرآمیز به شناخت خدا برسد (هوسرل، ۱۳۷۲: ۶۰-۲۵).

فلسفه فنومنولوژی یا پدیدارشناسی تعالی خواه او، میانه راهی است بین نظریه جهان شناسی باستان و تجربه گرایی دوره مدرن، و همسایه تنگاتنگ متافیزیک عقلگرای ایده آلیسم آلمانی. هزاران صفحه مطالب فلسفی به جا مانده از هوسرل شامل کتاب هایی مانند پایان نامه دکترای او پیرامون نظریه متغیرها در حساب و ریاضیات، جستارهای روانشناسانه پیرامون معنی عدد، فلسفه حساب و معادلات، جستارهای منطقی روانشناسانه، فلسفه به عنوان علمی اصیل و جدی، متن سخنرانی پیرامون آگاهی زمانی درونی انسان، منطق ظاهری تعالی جو، تحقیقات دکارتی در زبان فرانسه، فلسفه در بحران بشر اروپایی، متن سخنرانی پیرامون بحران روانشناسی و علم اروپایی، بحران علوم غربی و پدیده شناسی تعالی خواه، ایده هایی برای یک پدیده شناسی اصیل و فلسفه پدیده گرایی هستند. کتاب سه جلدی «تحقیقات منطقی» او، انتقاد از روانشناسی متکی به شناخت ارسطویی؛ ولی بدون ایده آلیسم ارسطویی است.

هوسرل کوشید میان فلسفه و علوم تجربی وصلتی ایجاد نماید. در نظر او علوم تجربی نیازی به دلایل و پایه های فلسفی دارند. فنومنولوژی یا پدیدارشناسی او در جستجوی ساختار درونی آگاهی است؛ آگاهی ارادی و هدفمندی که عینگرا است. شعار فلسفه پدیده شناسی هوسرل، بازگشت مجدد به اشیاء است. او الهام را نیز منبع شناخت می دانست و مدعی بود که آگاهی

رنگ و بوی الهام دارد. بعدها از هوسرل انتقاد شد که او گاهی میان دوصندلی جا خوش می‌کند. گروه دیگری فلسفه او را همیشه بر اساس نظریه شناخت ب ه حساب می آورند. او می‌نویسد که احساس نیز در پروسه شناخت نقش مهمی به‌عهده دارد. تفکر او را می‌توان ادامه فرهنگ عصر روشنگری و فلسفه خردگرایی دانست، گرچه چپ‌ها او را فرزند ایده‌آلیسم مدرن به‌حساب می‌آورند. او می‌گفت که منطق و ریاضیات نیز نشانه‌های روانشناسانه دارند. فلسفه پدیده‌شناسی هوسرل ملطیر مهمی روی جریانات فلسفی مانند: اگزیتنسیالیسم، انسان‌گرایی، فلسفه زبان، علم روانشناسی، و علم تاویل و تفسیر به‌جا گذاشت. منتقدین او می‌گفتند که نباید فراموش نمود که انسان در طبیعت و جهان نامتناهی، حتی یک حرف مهم الفبایی در کتاب وزین و حجیم و عظیم جهان و کائنات نیست.

هوسرل می‌نویسد که به‌جای تجاوز خودسرانه سیستم‌ها و مکاتب رنگارنگ فکری، باید بسوی شناخت ماهیت اشیاء و پدیده‌ها رفت. در نظر او، فلسفه، شناختی است مطلق که خلاف مکاتب: آته ایستی، ناتورالیستی و نسبی‌گرایی، در جستجوی معنی زندگی نیز است. او به‌جای رئالیسم، از ایده‌آلیسم تعالی خواه، حرف می‌زند. فلسفه او نه تنها فلسفه حساب و ریاضیات بود، بلکه اساس آن بر روش‌های مثبت‌گرا، تجربه‌گرا، و تجزیه و تحلیل، بود. در آغاز قرن ۲۰ فلسفه ریاضی هوسرل میان دو مکتب ایده‌آلیسم و ماتریالیسم قرار گرفت. او می‌خواست با کمک یک علم فلسفی سختگیر، به شناخت خدا و به زندگی حقیقت خواه برسد.

هوسرل کوشش برای علمی نمودن فلسفه را، عکس‌العملی می‌دانست درمقابل فلسفه ادبی و استتیک نیچه و فلسفه مذهبی غیرعلمی کیرکگارد. بعدها فلسفه پدیده‌شناسی او تاثیر زیادی روی هم عصرانش گذاشت. امروزه اشاره می‌شود که هایدگر، سارتر، و برگسون زیر تاثیر او قرار گرفتند. شعار بازگشت به خود اشیاء، را بعدها فنومنولوژیست‌هایی (پدیدارشناسانی) مانند هایدگر و سارتر نیز تعقیب نمودند. جنبش فلسفه پدیده‌شناسی در سال ۱۹۴۰، متفکرینی مانند مارکوزه، کیرکگارد، دریدا، گادامر، و برگسون را نیز تحت تاثیر قرار داد و در کشورهای فرانسه، آمریکا، لهستان و ژاپن، طرفداران زیادی یافت.

فلسفه ریاضی هوسرل را زیر ملطیر فلسفه تجربه‌گرایان آلمانی بش‌مار می‌آورند (ضمیران، ۱۳۷۷: ۴۳-۳۷).

ادموند هوسرل بین سال‌های ۱۸۵۹-۱۹۳۸ زندگی نمود. گرچه پسرش در جنگ جهانی اول سرباز ارتش آلمان بود و در فرانسه کشته شد، نازی‌ها به‌دلیل یهودی بودن او، به اذیت و آزارش

پرداختند. هواداران او مدعی شدند که فلسفه او در شرایط بحران فرد و اجتماع هم، می خواهد که عقلگرا بماند (ارمنی، ۱۳۸۵).

هوسرل برای حل بحران عصر جدید پیشنهاد می کند که باید به یک جهان بینی طبیعی ما قبل ثئوری تکیه داد تا بیگانگی میان زندگی و خردگرایی برطرف گردد. او بحران فرهنگی آن زمان را نتیجه جنون نسبی گرای و عقل گریزی در جامعه دانست و به مبارزه با روانشناسی گرای پرداخت که در ادامه تجربه گرای، همچنان در قرن ۱۹ میلادی مسلط به تفکر شده بود. دشمنی او با رئالیسم بدلیل تجربه گرای آن، و مبارزه اش با روانشناسی گرای به دلیل ذهنی و شخصی بودن آن رشته است، چون در نظر او روانشناسی همیشه از علمگرایی فرار می کند. با وجود همه مخالفت و مبارزه هوسرل با واقعگرایی و نسبی گرای، این دو، از شاخه های مهم فلسفه وجود فرهنگ غرب شدند. هوسرل آن دو را دلیل بحران فرهنگی گوناگون دوره مدرن می دانست. فلسفه نسبی گرای می گوید که بیشتر مقوله ها مانند: آزادی، عدالت، رفاه، نیکی و غیره، نسبی هستند و نه حکم هایی ابدی و آسمانی. و باید قبول کرد که انواع و اشکال زندگی متضاد وجود دارد و انواع معنی، تفسیر و ارزش گذاری واقعیات. در نظر آن ها، تنوع و کثرت مهم است و نه وحدت و یک نواختی. این دو نظریه توانسقاند تاکنون روی جزیره آرام فرهنگ فلسفی غرب به زندگی ادامه دهند. فلسفه هوسرل سال ها بین شنوندگان جهانی طرفدارانی یافت و یکی از مهمترین شاخه های مهم فلسفه نیمه اول قرن بیست شد (کاظمی، ۱۳۷۴ الف: ۲۹۶). می توان چنین بیان نمود که به طور مشخص و واضح برای اولین بار در کتاب «تحقیقات منطقی» هوسرل بود که پدیدارشناسی مطرح شد. هوسرل بیان خود را با عنوان خودآگاهی مبتنی بر پدیدارشناسی آغاز می کند. برای بیان پدیدارشناسی از دیدگاه هوسرل، ابتدا لازم است مقصود او را از روش شناختی که معادلی برای کلمه متدلوژی است، بیان نماییم. بر مبنای این که در چه حوزه ای از یک روش استفاده شود، می توان روش شناسی را به دو دسته تقسیم کرد؛ دسته اول روش شناسی هایی که بر اساس افعال جسمانی صورت می گیرند و دسته دوم روش شناسی هایی که بر مبنای افعال عقلانی مورد نظرند. در این بحث از روش پدیدارشناسی، هوسرل توجه خود را به افعال عقلانی معطوف ساخته و به این مسأله توجه دارد که برای داشتن تفکر صحیح، باید به چه مسیری توجه نمود. در این حالت، می توان روش شناسی را عملی دانست که شیوه کسب دانش و فهم آن را به طور صحیح شان می دهد. البته، نباید روش شناسی هوسرل را صرفاً در حد یک روش تقلیل داد، بلکه باید آن را مدخلی

رویکرد پدیدارشناسی در تجزیه و تحلیل پدیده‌های سیاسی

دانست که از طریق آن هوسرل به بیان پدیدارشناسی می‌پردازد. هوسرل درصدد است تا مبنای استواری برای تمام علوم بخصوص فلسفه به وجود آورد و او آن نوع آگاهی را مدنظر دارد که به نحو بی‌واسطه‌ای داده‌ها را به حضور می‌آورد. این بیان، نخستین قاعده روش پدیدارشناسی هوسرل است. پدیدارشناسی خود را از مفروض‌های پیشین بی‌نیاز می‌داند از این رو به عنوان فلسفه اولی خود را معرفی می‌سازد.

هوسرل و شاگردانش نشان داده‌اند که استفاده از این روش می‌تواند بسیار ثمربخش باشد؛ هر چند به کار بستن دقیق این روش آسان نیست. از دیدگاه هوسرل، روش مبتنی بر پدیدارشناسی دارای دو مرحله تحویل است: مرحله اول تحویل مثالی است و مرحله دوم تحویل مبتنی بر پدیدارشناسی است. در تحویل ابتدا به عدول از عادت‌های فکری مرسوم و متداول می‌پردازد. در این حالت، صرفاً به نفس ماهیت توجه می‌شود. از دیدگاه هوسرل، مراحل تحویل مراحل مختلفی از روش‌شناختی است که مبتنی بر شهود و مشاهده عقلانی است. بنابراین، قاعده اصلی پدیدارشناسی را می‌توان روی آوردن به خود اشیا دانست و توجه به خود اشیا مستلزم آن است که تمام اطلاعات و احکام قبلی که در رابطه با شی وجود دارد حذف شود و تنها خود متعلق مورد توجه قرار گیرد.

هوسرل این حذف و طرد را اپوخه یا به بیان دیگر تعلیق می‌داند و هر نوع حکمی را که در بردارنده اعتقاد به تحقق وجود شیء اعم از خارجی و یا نفسانی باشد تعلیق می‌کند و هر نوع فرضیه‌ای را که مأخوذ از منابع دیگر باشد، کنار می‌نهد و تنها آن چیزی را در نظر می‌گیرد که به آگاهی داده شده باشد و تنها ذات شی، مورد تحلیل قرار می‌گیرد. از این رو، می‌توان گفت که پدیدارشناسی از طریق شهود ذوات و اپوخه و همچنین با طرد و حذف وجود خارجی آن میسر می‌گردد، طریق روش‌شناختی تفکر هوسرل نامیده‌اند (بل، ۱۳۷۶: ۶۰).

هوسرل در روش مبتنی بر پدیدارشناسی، درصدد است تا پایه محکمی برای همه علوم به خصوص فلسفه به وجود بیاورد. او منبع اصلی را در شهود و یا به تعبیری دیگر در آگاهی نخستین که به نحو بی‌واسطه به وجود آمده، می‌داند. هوسرل به دو نوع شهود اعتقاد دارد؛ اول شهود حسی و دیگری شهود مثالی است. از دیدگاه وی، متعلقات شهود حسی امور واقع است و متعلقات شهود مثالی ذوات است. در نظر هوسرل، شهود حسی همان ادراک است که در آن، آن چه ادراک می‌شود به طور بی‌واسطه به آگاهی که متصف به صفت ادراک است داده می‌شود و در واقع ادراک حسی همان شیوه اولیه شناخت اشیا است. هوسرل حادث شدن ارتباط میان

فاعل شناسایی و متعلق ادراک را «حیث التفاتی» می‌نامد که از مهمترین مسایل پدیدارشناسی است. در قرون وسطی لفظ التفات در رابطه با تصور و تصدیق به کار برده می‌شد. از دیدگاه هوسرل، پس از تحویل مثالی، ذوات اشیا به وجود غیرخارجی التفاتی در نفس حضور می‌یابند. این شیوه از حیث التفاتی بیانگر ارتباط میان ذهن و عین است. معنی حیث التفاتی در نظر هوسرل این است که نفس در هیچ زمانی مجرد از ماهیت مورد اضافه نیست. به بیان دیگر، هر شناسایی مستلزم اضافه است و همواره میان فاعل شناسایی و از سوئی دیگر اشیا یعنی متعلق شناسایی نسبت وجود دارد و وجود این نسبت همان حیث التفاتی است. التفات صفت ذاتی آگاهی محض است. بدین ترتیب، آگاهی از آن جهت که حیث التفاتی دارد و حیث التفاتی نیز از آن جهت که دارای دو جنبه عینی و ذهنی است، در بردارنده عینیت شناسایی و حافظ رابطه عین و ذهن است. از این رو، با آگاهی محض به متعلقات التفاتی است که ماهیت اشیا پدیدار می‌شود. می‌توان بیان نمود که پدیدارشناسی، شناسایی ماهیت از طریق شهود و با حیث التفاتی آگاهی است که نسبت میان متعلق ادراک و فاعل شناسایی به وجود می‌آید.

بنابراین دانستیم که در نظر هوسرل پدیدارشناسی روشی است که در آن ذوات اشیا در برابر آگاهی پدیدار می‌شود. او با تفکیک شهودهای حسی از شهودهای ماهوی، علوم تجربی را از علوم ماهوی جدا می‌کند. به بیان دیگر، او امور واقع را از ذوات متمایز می‌گرداند. نفس را نه محلی برای ذوات، بلکه مصدر آن می‌داند. از این رو، برای ارجاع صور معقول حاصل در ذهن به خود نفس باید به ذوات حقیقی که ماهیت صرف بوده و خالی از تجربه باشد، دست یافت. برای دستیابی به این ذوات حقیقی، هوسرل از تحویل استعلایی نام می‌برد. در این گونه از تحویل جنبه عقلی آگاهی در نظر گرفته می‌شود. در این حالت، تمام صوری که در ذهن حاصل شده‌اند، به آگاهی محض ارجاع شده و بین آگاهی و متعلقات بی واسطه آن التفات حاصل می‌شود و به بیانی دیگر، ذوات حقیقی پدیدار می‌گردد. از این رو، می‌توان پدیدارشناسی را در نظر هوسرل شیوه پدیدار شدن ذوات و توصیف و تبیین آن دانست (جمادی، ۱۳۸۵؛ ۱۲۷-۱۲۱).

در طریق پدیدارشناسی، به جای توجه به بحث های مفهومی، باید به وجدان و تجربه حضوری بی‌واسطه روی آورد و تنها به تجربه درونی پرداخت. در دیدگاه پدیدارشناسانه، عالم از حیث ابژکتیوی دکارت مورد بررسی قرار نمی‌گیرد، بلکه از آن نظر که چیزی توسط آگاهی

- کسب شده است، مورد توجه واقع می‌شود. بنابراین، می‌توان گفت پدیدارشناسی توصیف حضوری چیزی است که بر مبنای آگاهی انسان ظهور کرده است.
- بطور خلاصه هوسرل برای پدیدارشناسی پنج اصل را برمی‌شمرد که به ترتیب عبارتند از:
- ۱- تعلیق پیش فرض‌های تجربی و متافیزیکی جهان طبیعی. او با این کار همه وجود را قطع نظر از آگاهی در داخل قلاب قرار می‌دهد و بر روی معنای پدیده‌هایی که نزد ذهن ما حاضر می‌شود به تامل می‌پردازد. یعنی بر شیوه‌هایی که معنا بر حسب پدیده‌ها بر ما پدیدار می‌شود و لذا آن را بر حسب مناسبت التفات آن با آگاهی مورد توجه قرار می‌دهد. این همان چیزی است که هوسرل از آن با نام اپوخه^۱ یاد می‌کند.
 - ۲- تعلیق پدیدارشناختی که به ما امکان می‌دهد تا به قطب مولد تجربه‌های جهت‌مند خود بازگردیم یعنی آن‌ها را قبل از قرار گرفتن در چارچوب عینیت اعتبار کنیم. از طریق این گونه تعلیق است که هوسرل می‌گوید ما می‌توانیم به جهان رها از پیش فرض‌ها در شکل بی‌واسطه آن بپردازیم. در اینجا هستی با مظاهر آن در ذهن و آگاهی یکی می‌شود. به عبارت دیگر وجود به معنای وجود تحویل خواهد کرد.
 - ۳- در مرحله سوم پس از گذشتن از اپوخه و تعلیق، معنا دیگر به حوزه محدود واقعیت تجربی محدود نیست بلکه در قلمرو امکانات ناب خود ظاهر می‌شود. در افق بی‌انتهای تخیل ما قادر خواهیم بود که هر چیزی را به گونه‌ای که مطلوب است تغییر داده و اصلاح کنیم تا ساختار غیر متغیر و پایدار آن پدیدار شود. این ساختار آن چیزی است که از جنس ذهن و آگاهی محسوب می‌شود. هوسرل این ساختار پدیدار را ذات یا ماهیت^۲ امور و اشیا می‌نامد. این همان چیزی است که متعلق آگاهی می‌شود.
 - ۴- پس از آن روش شهود ماهیات و ذوات است که از تکاپوی متغیرهای التفاتی به دست می‌آید. این شهود ضروری در واقع خود متضمن همه آن امکانات متغیر پیش آگاهی است که به صورت ماهیتی بلاواسطه اعتبار می‌شود. بدین ترتیب پدیدارشناسی از طریق شهود است؟ ذهن را به تامل و می‌دارد و به آن امکان می‌دهد تا پدیده‌های تجربی را به گونه‌ای مطلق مورد تامل قرار دهد. در واقع در این چارچوب نوعی استحاله در تجربه پدیدارها حادث می‌شود که

1- Epoch

2- Edios

آن‌ها را از جنس ذهن و آگاهی می گرداند. جهان در چنین صورتی امری بدیهی نخواهد بود بلکه به صورت یافته معناهای ذهنی در می آید.

۵- در این مرحله توصیف ساختار ضروری امور مورد تامل و فعالیت آگاهی مطرح می شود. یعنی در چارچوب آزاد تخیل، ماهیات به گونه ای شهودی پدیدار می شوند. این مرحله را توصیفی می گویند. در این مرحله پویه های روش قبلی ثبت و ضبط گردیده و مدرک نظری تحلیل پدیدارشناختی قابل عرضه می گردد. در واقع در این مرحله است که تجربه التفاتی ما صورت توصیفی و قابل تبیین به خود می گیرد (لیوتار، ۱۳۷۵: ۵۲-۴۷).

گفتار چهارم: گستره پدیدارشناسی در علوم سیاسی و اجتماعی

مطابق با رویکرد روشی و بینشی پدیدارشناسی یا پدیده‌شناسی، اشیاء تنها از طریق معنی و مفهومی که ما به آن‌ها می‌دهیم برای ما واقعیت دارند. طبعاً این تعبیر در قلمرو رویکرد رفتارگرایی در سیاست موافق طبع اندیشمندان نبود و در اواخر دهه ۱۹۶۰ خود آن‌ها اذعان کردند که عصر « ما بعد رفتاری » (فرارفتاری) فرارسیده است. مشخصه این دوران نگرش به پدیده‌های سیاسی در کلیت آن‌ها و از جمله توجه به هنجارهای اخلاقی بود.

در این رویکرد، انسان بایستی به عنوان یک پدیده که در جداول و تعامل مستمر با محیط خود است، مورد مطالعه و داوری قرار گیرد. به عبارت دیگر، محیط داخلی و خارجی انسان در یک فراگرد جدلی (دیالکتیکی) در ارتباط با هم هستند و او قادر است با تنظیم این رابطه از یکسو به خویش‌سازی بپردازد و از دیگر سو تاریخ، نظم اجتماعی و تمدن را شکل بدهد. با چنین برداشتی، رابطه مکانیکی علت و معلولی پدیده‌های اجتماعی از دید رفتارگرایان، جای خود را به روابط منطقی، داوطلبانه و هدفدار می‌دهد.

از دید پدیده‌شناس، یک سازمان یا نهاد سیاسی نمی‌تواند مستقل از تصویری که در ذهن ایجاد می‌کند وجود خارجی داشته باشد. پدیده‌شناس مفاهیم را از طریق یک تحلیل دقیق از ساختار آگاهی و ذهنیت در می‌یابد. پدیدارشناسان با طرد نظریه اثباتی، معتقدند که تنها ایده‌ها و اندیشه‌های متمرکز در ذهن امر مسلم هستند. به عبارت دیگر، واقعیت تنها در ذهن انسان وجود دارد و اندیشه است که تصویر آن را ترسیم می‌کند. در این رویکرد تفکیکی بین ارزش‌ها و آنچه به عنوان حقیقت یا واقعیت ادراک می‌شود وجود ندارد و همه پدیده‌ها در تمامیت ذاتی خود و نه به صورت اجزای جدا از هم مورد توجه می‌باشند. درست مانند یک

رویکرد پدیدارشناسی در تجزیه و تحلیل پدیده‌های سیاسی

داستان‌سرای تخیلی که با شرح مبسوط ماقوع و پدیده‌های گوناگون، ادراکی از حقیقت در ذهن خواننده ایجاد می‌کند، دانشمند علم اجتماع نیز جداول آمار را برای بیان روابط و نسبت‌های پدیده‌ها و متغیرها ترسیم و تنظیم می‌نماید. در واقع هر کدام به زبان خود سعی در ایجاد ادراک و حقیقت در ذهن خواننده دارد.

در رویکرد پدیدارشناسی واقعیت در پشت قوانین مصنوعی جامعه محصور است و تنها وقتی می‌توان این واقعیت را از پشت پرده‌های آهنین قوانین طبیعی شناخت، که نیت عمل آگاهانه فرد مورد بررسی قرار گیرد. به نظر پدیدارشناسان به‌خصوص ادموند هوسرل پژوهشگر باید با تهی شدن بتواند به درون معانی راه یابد، تا بتواند به طور واقع حقیقت آن‌ها را کشف کند و از این طریق به حقیقت قانونمندی‌های جامعه دسترسی پیدار کند.

بدین ترتیب پدیدارشناسی از طریق شهود است؟ ذهن را به تامل وا می‌دارد و به آن امکان می‌دهد تا پدیده‌های تجربی را به گونه‌ای مطلق مورد تامل قرار دهد. در واقع در این چارچوب نوعی استحاله در تجربه پدیدارها حادث می‌شود که آن‌ها را از جنس ذهن و آگاهی می‌گرداند. جهان در چنین صورتی امری بدیهی نخواهد بود بلکه به صورت یافته معنای ذهنی در می‌آید.

گفتار پنجم: گستره پدیدارشناسی در سایر علوم

پدیدارشناسی در مورد رشته‌های بسیاری به کار برده می‌شود، لپس آن را در مورد زیباشناسی، ماکس شلر در مورد انسان‌شناسی، ارزش‌شناسی و فلسفه دین، نیکلای هارتمان (۱۸۸۲-۱۹۵۱) در مورد اخلاق، ردلف اتو (۱۸۹۳-۱۹۴۲) در مورد فلسفه دین، کارل مانه ایم (۱۸۹۳-۱۹۴۷) در مورد جامعه‌شناسی، لودویگ بینس وانگر (۱۸۸۱-۱۹۶۶) در مورد روانشناسی و روانپزشکی، ویکتور ای فرانکل (۱۹۰۵) در مورد روانپزشکی و روان درمانی و کارل روگرس (۱۹۰۲) در مورد روانشناسی شخصیت آن را به کار می‌برد. در جامعه‌شناسی تفسیری یا تأویلی از روش پدیدارشناسی بهره گرفته می‌شود. اساس و عملکرد آن نیز بر فرضیه عمومی «خود دیگر» شعور یا درک متعارف، یا نگرش طبیعی و تأمل در امور روزمره و مفهوم جهان بزرگی استوار است. «هوسرل» آشکارا بکارگیری روش‌های علوم طبیعی در قلمرو علوم انسانی و اجتماعی را بی‌ثمر می‌داند. به جای آن، او نوعی تلفیق بین

بینش و روش را پیشنهاد می‌کند که امکان می‌دهد که انسان از مرحله شناخت مشهودات و اعراض فراتر رفته و به فهم وجود ذاتی اشیاء دست پیدا کند. از دید پدیدارشناسی، شناخت همان فهمیدن است. از این دیدگاه جدایی بین عامل شناسنده و موارد شناخت از بین می‌رود، بلکه اشیاء و پدیده‌ها در حضور وجدان شکل می‌گیرند. در اینجا وجدان محیط جهان شمول است و پدیدارشناسی دیگر گذر از جهان حقیقت به میدان تجربه نیست.

در بینش اسلامی، علم حضوری، در مقابل علم حصولی را می‌توان با بینش پدیدارشناسی هوسرل مقایسه کرد. آیت‌ا... مرتضی مطهری در حاشیه به جلد دوم اصول فلسفه و روش رئالیسم علامه طباطبایی می‌نویسد: «علم حصولی یعنی علمی که واقعیت علم و معلوم دواتاست، مثل علم ما به زمین، آسمان، درخت و انسان‌های دیگر ... علم حضوری آن است که واقعیت معلوم علم است و ادارک کننده، بدون وساطت تصور ذهنی، شخصیت واقعی معلوم را می‌یابد» (علی مطهری، ۱۳۸۰: ۷۰-۶۵).

نتیجه‌گیری

روش پدیدارشناسی هم چنان که از نامش پیداست. پدیدار را مدنظر دارد. در مورد پدیدارهای سیاسی که تنها مواد لازم مطالعات انسان‌ی و اجتماعی هستند، تئوری‌های بسط‌یافته متنوع و مختلفی درباره کمی‌کیکی و ذهنی بودن آنها مطرح شده است. پدیدارشناسی از آن جمله متدها و روش‌هایی است که بو ذهنیت، کیفیت و خاص بودن پدیده‌های سیاسی تأکید دارد و مبنا و اساس کار تحقیق را رسوخ و ورود پژوهشگر به درونی ارزش‌ها می‌داند. واژه پدیدارشناسی دارای سری تاریخی خاص و از نظر لغوی به معنای مطالعه کی شناخت پدیدار بدون هرگونه قضاوت و ارزش‌گذاری از جانب محقق است. از آنجا که هرچیزی که ظاهر می‌شود و قابل رؤیت است، پدیدار است، می‌توان گفت که در عمل قلمرو پدیدارشناسی نامحدود است. بنابراین نمی‌توان مانع کسری شد که ادعای پدیدارشناسی دارد، به شرط آن که نگرش وی به نوعی با ریشه کلمه پدیدارشناسی ربطی داشته باشد. ادموند هوسرل از جمله اندیشمندان قرن بیستم بود که پدیدارشناسی را در معنای جدی و رینی در مقابل مکتب پوزیتیویسم یا اثبات‌گرایی مطرح نمود.

از دیدگاه هوسرل شناخت کامل و واقعی پدیده‌های اجتماعی و انسانی و از جمله سیاسی ممکن نیست، مگر آنکه به ذات و کنه آنها پی ببریم، برخلاف اندیشه اثبات‌گرایی که در آن عینیت و ماهیت وقایع و پدیده‌های انسانی موردنظر است، در تعریف پدیدارشناسی می‌توان گفت که پدیدارشناسی علمی است که ضمن توجه به بعد معنایی و کیفی پدیده‌ها که مهم‌ترین دلمشغولی آن است، می‌کوشد تا به شکلی پی‌گیری، منظم و انتقادی واقعیت‌های بنیادی زندگی سیاسی را کشف کند.

او کارایی روش علوم تجربی و اثبات‌گرا را در علوم انسانی را زیرسؤال برده و با انتقاد و رد دیدگاه‌های آزمایشگاهی، خصوصاً مکتب رفتارگرای بی‌چشم‌انداز جدیدی نسبت به جهان را مطرح نمود. وی با اعتقاد به این که مطالعه تجربی فقط به سطح واقع می‌رسد (سطحی که اغلب ساخته ابهام‌ها و مقولات غیرواقعی است)، در جست‌وجوی باطن اشیا برآمده و با شعار بازگشت به اشیا، مکتب فکری خاص خود یعنی پدیدارشناسی را برپا نهاد.

بعدها افرادی چون مرلوپونتی و سارتر اساس کار خود را برآموزه «خود دیگر»، شعور علی‌درک متعارف، نگرش طبیعی و توجه به مطالعه دنیای روزمره و مفهوم «جهان زندگی» قرار دادند.

مطابق با یافته‌های نظریه پردازان این روش، پدیدارشناسی علاوه بر تأکیدی که بر کیفیت و بیچندگویی پدیده‌های سیاسی-اجتماعی دارد، به فهم گروه‌های اجتماعی مورد مطالعه خود توجه و تأکید خاص دارد. از جمله این‌که:

(۱) چون پدیدارهای اجتماعی و از جمله سیاسی شریء ریستند، لذا مانند شریء رهن قابل مطالعه نخواهند بود.

(۲) شناخت و درک پدیدارهای اجتماعی و از جمله سیاسی منوط به شناخت ارزش‌های جامعه است.

از جمله مزایای امتیازات اندیشه و پدیدارشناسی می‌توان از تأثیری که این دیدگاه در احیای و نفعی هر گونه پیش‌فرض، خرافه و تعصب در شناخت و درک پدیده‌های سیاسی-اجتماعی دارد، یاد کرد. بسطی از مباحث، معرفتی و شناختی در جوامع بشری آلوده به تعصب، کژفهمی‌ها و پیش‌فرض‌های غیرواستدل و غیرومنطقی که اساسی جز اوهام ندارند، بوده‌اند. پدیده‌های ناپهنجاری چون ناشکیبایی اجتماعی، قوم‌مداری و نژادپرستی که اتفاقاً در قرن

فصلنامه مطالعات سیاسی؛ سال دوم، شماره ۵، پاییز ۱۳۸۸

هستم موجب برعلری از فجایع انسانی و بشری (جنگ جهانی دوم، آپارتاید در آفریقای جنوبی و...) گردید، در مواجهه با این اندیشه (پدیدارشناسی) رنگ می بازند. ورود و تأثیری گذاری این اندیشه در نحله های مختلف معرفتی و از جمله معرفت سیاسی می تواند نوعی بخش آنگده پرباری برای تحلیل علمی دنیای سیاست و تحولات اجتماعی باشد.

فهرست منابع

الف) منابع فارسی

- ارشاد، محمدرضا (۱۳۸۰). اندیشه های فلسفی در هزاره دوم، مصاحبه با محمد ضیمران . تهران: انتشارات هرمس.
- ارمنی، سارا (۱۳۸۵). ادموند هوسرل؛ شکست مجدد علم ی نمودن فلسفه، سایت باشگاه اندیشه، اردیبهشت.
- بل، دیوید آندره (۱۳۷۶). اندیشه های هوسرل، مترجم فریدون فاطمی. تهران: نشر مرکز.
- پوپر، کارل (۱۳۶۲). حدس ها و ابطال ها، ترجمه احمد آرام. تهران: شرکت سهامی انتشار.
- تنهایی، حسین ابوالحسن (۱۳۸۵). درآمدی بر مکاتب و نظریه های جامعه شناسی. تهران: انتشارات مرنديز- بامشاد.
- جمادی، سیاوش (۱۳۸۵). زمینه و زمانه پدیدارشناسی؛ جستاری در زندگی و اندیشه های هوسرل و هایدگر. تهران: نشر ققنوس.
- حقی، سیدعلی (۱۳۸۱). «مرور مراحل سه گانه پدیدارشناسی هوسرل»، فصلنامه فلسفی، شماره ۴ و ۵، بهار و تابستان.
- ریکور، پل (۱۳۷۳). زندگی در دنیای متن، شش گفتگو؛ یک بحث، مترجم بابک احمدی. تهران: نشر مرکز.
- سهاکیان، ویلیام (۱۳۸۲). «جنبش پدیدارشناسی»، ترجمه شکوفه هستی. تهران: روزنامه همشهری، شهریور.
- ضیمران، محمد (۱۳۷۷). جستارهایی پدیدارشناسانه، پیرامون هنر و زیبایی. تهران: نشر کانون.
- عزیزی، علی رضا (۱۳۸۷). دنیایی پدیده شناختی هوسرل. تهران: آفتاب.
- لیوتار، ژان فرانسوا (۱۳۷۵). پدیده شناسی، مترجم عبدالکریم رشیدیان. تهران: نشر نی.
- کاظمی، علی اصغر (۱۳۷۴ الف). روش و بینش در سیاست. تهران: انتشارات وزارت امور خارجه.

رویکرد پدیدارشناسی در تجزیه و تحلیل پدیده‌های سیاسی

_____ (۱۳۷۴ ب). سیاست سنجی. تهران: انتشارات وزارت امور خارجه.

مطهری، علی (۱۳۸۰). اصول فلسفه و روش رئالیسم. تهران: صدرا.

ورنو، روژه (۱۳۷۲). نگاهی به پدیدارشناسی و فلسفه های هست بودن، مترجم: یحیی مهدوی. تهران: نشر خوارزمی.

هارتمان نیکلای (۱۳۸۷). بنیاد هستی‌شناختی، ترجمه شرف الدین خراساری. تهران: هرمس.

هوسرل، ادموند (۱۳۷۲). ایده پدیدارشناسی، مترجم عبدالکریم رشیدیان. تهران: نشر علمی و فرهنگی.

ب) منابع انگلیسی

Brentano, Franz (1969). The Origin of, Our Knowledge of Right and Wrong, edited by Chi Bolm, First edition. Routledge and Kegan Paul.

Yung, Hwa Yol (1973). Existential Phenomenology and Political Theory. Chicago: Henry Regency.

Lambert, Johann Heinrich (2004). Neues Organon. Columbia University Press.

Merleau – Ponty, M. (1998). "Phenomenology of Perception", trans., Colin Smith. Routledge, London and New York.

Schmitt, Richard (1967). "Phenomenology", The Encyclopedia of Philosophy, Paul Edwards, editor in chief. Collier - Macmillan.

Reynold Borzaga (1966). Contemporary Philosophy: Phenomenological and Existential Currents. New York: The Bruce Publication Company.